

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین یوم وېر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۳۰ اگست ۲۰۱۴

یادداشت:

چنانچه در یادداشتهای بخشهای پیشتر تذکر رفت، این سلسله مقالات که در نشریات مختلف افغانی - و بار اول در هفته نامه امید - منتشر گشته بود، بعداً با مقالات متعدد دیگر راقم و مقالات نامعدود دگر هموطنان گرامی ما که عین موضوع را احتواء میکنند - و دربرگیرنده آرای له و علیه میباشند - در کتاب سودمند "افغانستان - گلستان اقوام" جمع آوری گردیدند. این کتاب به ابتکار و اهتمام دوست فرزانه ام، فرزند وطنپرست افغان، جناب ولی احمد نوری، در بهار ۲۰۰۸ با قطع و صحافت درخود، در "انجمن فرهنگ افغانستان" - انتشارات بامیان - به تصدی جناب عارف عزیز "گذرگاه"، طبع و منتشر گشت.

آنچه مطابق به نشر مؤرخ ۱۶ اکتوبر ۲۰۰۵ به نام "بخش چهارم" آمده است، از نگاه حجم به مراتب طولیتر از بخشهای دیگر است. بدین نسبت آن بخش را سه قسمت کرده و هرکدام را جدا جدا منتشر میسازم، تا حوصله و خاطر عاطر خواننده ارجمند را نفرساید. بدین حساب بخشهای چارم تا ششم کنونی، جمعاً معادل بخش چارم نشر قدیم است.

افغان، افغانی، افغانستانی

(بخش ششم)

(نشر مقالات سابقه - ۸)

در رد گفته های ناسخته و فتنه انگیز این نویسنده بی نام و بی نشان، ولی پُررُوی و گستاخ ایرانی، سخن بسیار باید گفت، اما برای جلوگیری از اطناب و تطویل کلام، نکات آتی را مختصراً گوشزدش میکنم:

۱- به صراحت میگویم، که عنوان مقاله «مسروق» است، تاریخ مقاله تقلبی و متن مقاله هم، جعلی؛ به شرح آتی:

- نویسنده بی نام و بی نشان، عنوان مقاله خود را از مقاله بنده «افغان، افغانی، افغانستانی» دزدیده و فقط در عوض « ، » دوم « - » گذاشته است. او به زعم غلط خود، خواسته با نوشته بنده، که با استقبال گسترده افغانها روبرو گردید، به مقابله برخیزد و یا که مقاله مرا بی اعتبار جلوه دهد. هیچ امکان ندارد و حتی به حساب احتمالات - ریاضیات عالی - ناممکن است، که دو نویسنده در عین برهه زمان و از دو دیدگاه متفاوت و متقابل، روی عین موضوع بنویسند و عنوان مقالات خود را مستقل از هم، و کاملاً مستقل از هم، یکسان و یا تقریباً یکسان، برگزینند. اگر اینطور نیست، چرا نویسنده هویت خود را میپوشاند، تا مورد سؤال و جواب، استجواب و استنطاق، قرار نگیرد؟؟؟

- تاریخ مقاله مشخصاً، هدفمندانه و نشانه گرفته، تقلبی انتخاب گردیده، تا وانموده گردد، که گویا پیش از مقاله «افغان، افغانی، افغانستانی» این قلم - که دو بخش اولش، اولاً در جولای ۲۰۰۴ روی جریده امید، چاپ امریکا، آمد و بعداً به جراید دیگر امریکا و اروپا و اینترنت سرکشید - نوشته شده و اشاعه یافته. اگر اینطور نیست، پس چرا این مقاله در اوایل دسمبر ۲۰۰۴ روی اینترنت آمد و پیش ازین تاریخ، هرگز به چشم کسی نخورد؟؟؟ اگر چنانکه این مقاله به تاریخ ۱۳ / ۳ / ۱۳۸۳ - یعنی ۳ جون ۲۰۰۴ - نوشته شده و در سایت Afghanpaper اشاعه یافته میبود، حتماً به نظر کنجکاو و تیزبین افغانان میرسید، که هرگز نرسید!!!

- متن مقاله با عنوان سازگار نیست، چون در عنوان کلمات «افغان» و «افغانی» و «افغانستانی» به کار رفته ولی در متن، خبری از «افغانی» نیست. نویسنده تقلبکار بسا چیزها را در نظر گرفته، ولی چون دروغگوی حافظه ندارد، نکته مهمی را فراموش کرده است. عیناً به مانند فلمهای جنائی، که قاتل برای پوشاندن جرم خود، صحنه سازی میکند، بسا نکات را زیر نظر میگیرد، ولی نکاتی مهم فراموش میشود. و از همینجاست، که پولیس جنائی به کنه مسأله میرسد و جرم را بر مجرم ثابت میسازد.

اگر متن مقاله تقلبی این نویسنده تقلبکار از نظر گذشتانده شود، به وضاحت دیده میشود، که مقاله به قد و اندام مقاله نامبرده بنده بریده شده و چه بسا که آن را باید جواب آن مقاله بنده، که مورد پسند یار و خار چشم اغیار گردیده است، دانست. منطق من - چنان که در بالا عرض گردید - حکم میکند، که این مقاله تقلبی، پیش از مقاله بنده، یعنی پیش از ماه جولای ۲۰۰۴ نمیتوانست نوشته شود.

۲- هدف نویسنده تقلبکار ایرانی از نوشتن این مقاله، تحریک اقوام برادر افغانستان و تفرقه افگنی بین آنان است :

اما چرا یک ایرانی در موضوعات داخلی افغانستان تشبث میکند؟؟؟ که این حق و صلاحیت را به او داده است، که روی چنین مسایل حساس و پراهمیت ملی افغانستان، بحث کند؛ آن هم چه بحثی؟؟؟ نه خیر آقای ایرانی؛ نه شما و امثال شما و نه هیچ بیگانه ای دیگر حق ندارد، که بر موضوعات داخلی و ملی افغانستان نسخه ای بنویسد و مشوره ای بدهد!!! شما هزاران مشکل ملی در داخل ایران دارید؛ بروید و باصطلاح خودتان، ازین نمد کلاهی به اندازه سر و کله خود بسازید و «از سر کل ما دست وردار شوید» (۱) ما افغانها قادریم، که مُعضلات خود را خود حل کنیم و به نصیحت "پدرانه" کسی ضرورت نداریم. اگر طبیب هستید، سر کل خود را دوا کنید (۲).

ای آقای مجهول الهویه ایرانی!!!! اجداد قاجاری تان، که در خدمت انگریز و روس قرار داشتند، دو قرن تمام (قرون هژده و نژده) در مقدرات افغانستان دخالت کردند و زخمهایی بر پیکر افغانستان وارد آوردند، که هنوز هم، التیام نپذیرفته است. مگر کارنامه دوقرنه و ننگین نیاکانتان کافی نبود، که امروز باز به اغواگری و تفتین و تفرقه اندازی دست میبازید؟؟؟؟ اگر مسلمانید، از اسلام شرم دارید و اگر انسانید، از انسانیت حیاء کنید و در کار ما غرضی نداشته باشید. بگذارید، که ما افغانها خود بر مشکلات خود فایق شویم. و اگر نه این هستید و نه آن، کاری با شما نداریم!!!!!!

نویسنده بی نام و نشان، اقرار دارد که نام قوم «افغان» در ابتدای دوره غزنوی هم، سر زبانها بوده. او اما «پشتون» را اصطلاح امروزی برای «افغان» میشمارد. به زعم او گویا «پشتون» اصطلاح جدید و مُستحدَث است. من در زمینه قدمت نام «افغان» در سطور ذیل و به استناد داستانهای شهنامه فردوسی، نکاتی را ذکر میکنم. اما بحث مفصل را در زمینه به بخش نهایی این گفتار محول میسازم، که ضمن آن در مورد پیشینه «افغان» و «پشتون» مشروحاً و به اشباع، گپ زده خواهد شد.

سخنسرای بی مثال توس (توس، مشهد، نیشاپور و خلاصه ولایت خراسان امروزی ایران، زمانی جزء افغانستان قدیم یا خراسان تاریخی بود) تنها در داستان رزم رستم زال با کک کهزاد افغان (۳)، شانزده بار کلمه «افغان» را، سه بار «اوغان» و سه بار «افغانی» را به کار برده است. ازین داستان منطقاً فهمیده میشود، که نام قوم «افغان» لااقل همزمان با رستم زال، قهرمان اُسطوره ئی افغانستان تاریخی – و بلکه به مراتب پیشتر از او – سر زبانها بوده است. قرنهای پیش ازینکه فردوسی به سرانیدن شهنامه خود پردازد، داستانهای رستم دستان، سر زبانها و ورد زبان باشندگان این سامان بوده، که فردوسی همین داستانها را به نظم کشیده و در شهنامه، جاودانه ساخت. شهنامه احوال و کارنامه مردان افغانستان قدیم یعنی آریانا و خراسان را یک به

یک باز میگوید. شهنامه از بلخ و غزنه و هریوه و کابل و زابل و بُست و سیستان و گوزگانان و خلاصه بلادی، حکایت میکند، که همه جزء افغانستان میباشند. شهنامه با «ایران امروزی» که نامی جدید است و در سال ۱۹۳۵، بر کشور «فارس» گذاشته شده، هیچ ربطی نمیگیرد. «ایران» دقیقی و فردوسی و فرخی و عنصری و سنائی و بیهقی و گردیزی و بزرگان دیگر، «خراسان» است، یعنی پیش کسوت افغانستان امروزی، و نه کشور «ایران امروزی». بیچاره ایرانیان امروزی، فقط از التباس نام تاریخی «ایران» با نام امروزی «ایران» سود میبرند. دانشمندان ایرانی، با وجود تبحر علمی خود، وقتی پای ناسیونالیزم - ایرانیگری - و مذهب به میان آید، همه معاییر علمی را زیر پای میکنند و از بیطرفی علمی، چشم میپوشند!!! از همین خاطر است، که تمام مفاخر تاریخی و علمی منطقه را، به کشور امروزی «ایران» منسوب میسازند. اما این کار تجاوز بالعنف در حق تاریخ و علم است.

نویسنده «بیخبر از تاریخ» و یا «مُحَرِّفِ تاریخ» مینویسد:

«به همان دلیل ها، بزرگانی چون ناصر خسرو، مولوی، دقیقی، شهید بلخی، خواجه عبدالله انصاری، هجویری، ابو نصر فراهی، عنصری و فرخی ... را «افغان» یا «افغانستانی» دانستن خطاست. و این خطا متأسفانه در نوشتارهای مردم افغانستان و برخی شرقشناسان و روزنامه نگاران بیگانه یده میشود. بدیهی است که افغانستان در روزگار آنان وجود نداشته و عنوان «افغان» و «افغانستانی» هم شاملشان نمیشود. بهتر است آنها را، چنانچه (چنانکه) خود به روشنی و یا به تلویح گفته اند «ایرانی» و یا با توجه به شهر و دیار شان «خراسانی»، «سیستانی» و مانند اینها خواند. »

خواننده عزیز حتماً متوجه میگردد، که نویسنده، که به سوء استفاده از نامها عادت کرده است، باز مثالهایی را می آورد، که در آنها امکان «التباس نام» میسر باشد. او نامهای «خراسان» و «سیستان» را مثال میزند، که همین اکنون در ایران وجود دارند، ولو که با «خراسان تاریخی» و «سیستان تاریخی» قطعاً یکی نیستند. اگر اینطور نیست، چرا نویسنده از غزنه و بلخ و هرات و کابل و میمند (میوند) و گردیز و فاریاب و بُست و فراه و زرنج و ... که در افغانستان موقعیت دارند، مثال نمیدهد؟؟؟

به نویسنده آسیمه سر ایرانی مشوره باید داد، تا متون تاریخی و ادبی را ورق بزند و حقایق را دریابد. بارزترین اثر ادبی، که بدان میتوان تمسک جست، همانا «شاهنامه فردوسی» ست؛ فردوسی که اثر جاودان خود را در غزنه و در دربار محمود غزنوی سرود؛ سی سال تمام رنج برد، تا کارنامه نیاکان ما را به مروارید شعر درکشد و اثری سازد، که از باد و باران زمان در

امان بماند و گزندی نپذیرد. در رد ادعاهای بی بنیاد نویسنده مجهول الهویه ایرانی، گفته های چند سطر بیشتر خود را - ولو تکرار حسن هم نباشد - تکرار میکنم:

شهنامه احوال و کارنامه مردان افغانستان قدیم یعنی آریانا و خراسان را یکایک باز میگوید. شهنامه از بلخ و غزنه و هریوه و کابل و زابل و بُست و سیستان و گوزگانان و خلاصه بلادی، حکایت میکند، که همه جزء افغانستان میباشند. شهنامه با «ایران امروزی» که نامی جدید است و در سال ۱۹۳۵، بر کشور «فارس» گذاشته شده، هیچ ربطی نمیگیرد. «ایران» دقیقی و فردوسی و فرخی و غنصری و سنائی و بیهقی و گردیزی و بزرگان دیگر، «خراسان» است؛ یعنی پیش کسوت افغانستان، و نه کشور «ایران امروزی»!!! بیچاره ایرانیان امروزی، فقط از التباس نام تاریخی «ایران» با نام امروزی «ایران» سود میبرند. دانشمندان ایرانی، با وجود تبحر علمی خود، وقتی پای ناسیونالزم - ایرانیگری - و مذهب به میان آید، همه معاییر علمی را زیر پای میکنند و از بیطرفی علمی، چشم میپوشند. از همین خاطر است، که تمام مفاخر تاریخی و علمی منطقه را، به کشور امروزی «ایران» منسوب م سازند. اما این کار تجاوز بالغف در حق تاریخ و علم است!!!

آقای بی نام و بی نشان! اگر نام «افغانستان» قدمت باصلاح شما دوصد ساله دارد، نام «ایران کنونی» عمری بیشتر از هفتاد سال ندارد!!! اگر آن بزرگان را «ایرانی» بتوان نامید، صد و هزار البته که «افغان» و منسوب به افغانستان هم میتوان خواند. اما «ایرانی» دانستن این بزرگان هرگز و اصلاً و ابداً درست نیست، چون کشوری را که امروزه روز به نام «ایران» میشناسیم، فقط از هفتاد سال بدین طرف این نام را حمل میکند. درست و محقق اینست، که بزرگانی را منسوب به «ایران» بدانیم، که در قلمرو مربوط به ایران امروزی زاده و پروده شده اند؛ از قبیل سعدی و حافظ و خیام و عطار و شمس تبریزی و غیره. اما اعظمی که زادگاه و پرورشگاهشان در قلمرو افغانستان قرار دارد، البته و هزاران البته، که به افغانستان نسبت میبرند.

اگر از در منطق وارد بحث شویم، باید سرزمین و مردم را مد نظر بگیریم، چون سرزمین و مردم، هم در قدیم بوده اند و هم الی ماشاء الله خواهند بود. اما نامها می آیند و میروند. یک سرزمین در طول هستی خود میتواند، نامهای مختلفی داشته باشد. «فرانسه» را در قدیم «گول» میگفتند. «ایران» را تا هفتاد سال پیش «فارس» مینامیدند. «افغانستان» در ادوار مختلف تاریخی به نامهای «آریانا»، «ایریانا»، «ایران» و «خراسان» یاد میگردید. پس نسبت دادن بزرگان، فقط و فقط بر مبنای «سرزمین» درست است، خواه این سرزمین دیروز A نامیده میشد و امروز B خوانده میشود و فردا نام C را بخود بگیرد. بنابراین بزرگانی چون فرخی و

عُصری و ناصرخُسرو و سنائی و فارابی و خواجه عبدالله انصاری و خداوندگار بلخ و هجویری و گردیزی و بیهقی و عظامَلِک جُوینی و جامی و میرخواند و خواند میر و علی شیر نوائی و بهزاد و غیرهم، همه و همه به افغانستان نسبت میبرند و جزء افتخاراتِ افغانستان اند. اگر ایرانیان این بزرگان را هزاران بار نیز بخود منسوب بسازند - چنان که ساخته اند - جائی را نمیگیرد و حقایق را نمیپوشاند. نویسندگان و دانشمندان ایرانی از خاموشی افغانها، همیشه سوء استفاده کرده اند و همین که دیده اند، که افغانان به دفاع برخاسته اند، جرأت بیشتر یافته و به اصطلاح کابلیان عزیز «شیرک» شده اند. اما افغانان امروزی به کسی حق نمیدهند، که افتخارات تاریخیشان را بدزدد. امروز هزاران افغان دانشمند و دلاور داریم، که میتوانند از خود و تاریخ و کیان و هویت تاریخی خود، مردانه دفاع کنند!!!

نویسنده سیانه ایرانی - که قلب را پیشه کرده و غیر از قلب کاری ندارد - برای توجیه ادعای خود و به منظور به کرسی نشاندن ترکیب نامیمون «افغانستانی»، از خیل دهها مملکت مختوم به «ستان» فقط دو مملکتی را مثال میدهد، که مقصدش را بر آورده بسازد. بلی؛ او از میانه حدوداً سی مملکتی که نامشان پسوند «ستان» دارد، فقط «پاکستان» و «لهستان» را مثال میزند. اتفاقاً در بین تمام این ممالک، فقط همین دو کشور، حالت استثنائی هم دارند؛ بدین قرار:

«لهستان» نامی ست، که ایرانیان به این کشور داده اند، ورنه خود این کشور خود را *Polsko* مینامد. المانها آن را *Polen* میخوانند، انگلیسی زبانها *Poland* گویند و چکها و سلوواکها *Polsko*. اما مهم از همه آنست، که خود مردم این کشور، مملکت و تبعه خود را به چه نام یاد میکنند. آنها مردم خود را **Polak** و کشور خود را **Polsko** مینامند. یعنی طرز افاده ایرانی از مملکت پولند و این که ایرانیان این کشور را چگونه یاد میکنند، هرگز مدار اعتبار این تحقیق بوده نمیتواند.

ممالکی با پسوند اسمی «ستان» بیانگر قوم و نژاد است، اما «پاکستان» نام قومی و نژادی نیست. پاکستانیها نام کشور خود را - به توطئه انگریز مگار - به حساب دینی گذاشته اند؛ یعنی «کشور پاکها»، در تعارض با هندوان که به زعم ایشان «ناپاک» اند. بلی «پاکستان»؛ یعنی «مملکت پاکان - کشور مسلمانان». اما «ملیت» به حساب «قوم و نژاد و ملت» درست است و نه به حساب دین و آئین. به عبارت دیگر «ملیت» پیوند ملی یک ملت را که متشکل از اقوام مختلف است، نشان میدهد، و نه پیوند دینی و مذهبی آن را. در عین ملت دهها و صدها جهان بینی دینی و مذهبی وجود داشته میتواند، اما «ملیت» یک ملت یکی بیش نیست. پس نامگذاری «پاکستان» که به حساب «دین» صورت گرفته است، از بیخ و ریشه غلط است و

هرگز به حیث مثال و نمونه پذیرفته شده نمیتواند. اگر نام پاکستان را با مسما بدانیم، سرنوشت ملیونها بودائی و پیروان ادیان دیگر که در آن کشور میزیند، چه میشود؟؟؟ بدین ترتیب میبینیم که تمام ادعاء های بی بنیاد این ایرانی مُحیل و مکار، نقش بر آب گشته و استدالات پای چوبین او، یکسره بی تمکین میگردند.

به نویسنده پرروی و بی مُبالاتِ ایرانی گوشزد میکنم، که وطن عزیز ما «افغانستان» - یعنی مملکت افغانان - نام دارد و تَبَعُهُ آن همه «افغان» اند. این واقعیت عینی، هم مُهر ملی خورده و هم مهر بین المللی؛ یعنی هم مورد قبول اکثریتِ مطلقِ ملت ما و مطابق قانونگذاریهای ما میباشد و هم مشروعیت بین المللی و جهانی دارد. هیچ کس حق ندارد، به ما نسخه ای بدهد، که خود را چنین و چنان بنامیم!!! به هیچ کس هم حق نمیدهیم، که در حریم مقدس و مقدسات ما دست اندازی و دست درازی کند. اینکه یک عده معدود افغانانِ نمک حرام، زیر تأثیر اغواء و تفتین بیگانگانِ بی آرم و خصوصاً کینه توزان ایران رفته و اصطلاح تفرقه افکن، نامشروع و بی منطق «افغانستانی» را ابداع کرده اند، اثری بر واقعیتهای عینی و موجود افغانستان ندارد!!!

به این نویسنده بی حیاء باید گفته شود، که صاحبان اصلی یک مملکت، مردم و باشندگان آنند، نه رژیمها و حکمرانان و زمامداران دولتی آن، و نه ممالک متجاوز و اشغالگر!!! کسی که ادعای غیر ازین را دارد، یا احمق است و یا دروغگوی و منافق!!!

پس از فراغت از تبصره بر نوشته این ایرانی گمنام، که گویا به نمایندگی از همه همفکران مفتن خود سخن میگوید - و خیلی بی پرده هم سخن میگوید - چند اثر دیگر نویسندگان ایرانی را نیز، به گونه نمونه، از نظر میگذرانیم :

- جلد سوم «دانشنامه ادب فارسی» - این کتاب قَطور و حجیم - را به «ادب فارسی در افغانستان» اختصاص داده اند. این کتاب که مستقیماً زیر رژی مقامات رژیم کربلائی ایران تدوین و چاپ گردیده و در کتابفروشیهای خاص رژیم به فروش میرسد، اثری ست که در تدوین آن ۴۳ نفر سهم داشته اند؛ ۳۴ ایرانی، ۶ افغان، یک نفر تاجیک و دو نفر پاکستانی. درین کتاب به دوشاخه برمیخوریم :

- ناموران متقدم و اعظم قدیم ما، که پیش از تأسیس افغانستان، در صحنه ادب و دانش و فرهنگ این سرزمین قد برافراخته و آثار ماندگار را از خود به یادگار گذاشته اند، همه و بلا استثناء «ایرانی» قلمداد میگردند؛ دقیفی بلخی و ابوالمؤید بلخی و ابوشکور بلخی و معروفی بلخی و عنصری بلخی و ناصر خسرو بلخی و خاوندشاه بلخی و مولانا جلال الدین محمد بلخی - خداوندگار بلخ - و...؛ سنائی غزنوی و هجویری غزنوی - داتا گنج بخش - و سید حسن

غزنوی و ...؛ خواجه عبدالله انصاری هروی و استاد کمال الدین بهزاد هروی و ملا حسین واعظ کاشفی هروی و خاتم الشعراء جامی هروی و ...؛ همه و همه منسوب به کشور «ایران» گردیده اند. البته هنرنمایی ایرانیان درین عرصه، امر جدیدی نیست و ما افغانان با تاریخربائی و فرهنگربائی ایرانیان، آشنائی کافی داریم و میدانیم که فلسفه «ایرانیگری» حکم میکند که:

« آنچه از ماست، از ماست ولی آنچه از شماست، از شما نیست، بلکه آن هم از ماست!!! »

- **نخبگان و بزرگانی** که بعد از قد برافراشتن افغانستان و بعد ازین که بر ویرانه های خراسان، مملکت معظم و پرصوّلتی به نام افغانستان، عرض وجود کرد، همه و همه «افغانستانی» قلمداد میگردند.

از عجایب روزگار باید دانست، که **سید افغان ما، سید جمال الدین** را که تمام جهانیان، بر افغان بودنش اعتراف دارند و غیر از ایرانیان کسی دیگر ازین حقیقت منکر نیست، درین جلد اصلاً جای نداده اند. حتماً در دو جلد اول این دایرة المعارف که مختص به ایران است، برایش جا خوش کرده اند!!!

هم ترکیب هیئت تحریر و هم این امر که دانشنامه مستقیماً زیر نظر و ارشاد «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» جمهوری اسلامی ایران به وجود آمده، به صراحت نشان میدهد، که سیاست تدوین و پالیسی و نحوه تألیف، متأثر از دید مقامات دولتی و دانشمندان ایرانی میباشد و چند نفر معدود غیر ایرانی اصلاً اجازت و صلاحیت ابراز نظر آزاد را نداشته اند و **گویا به گپ ایشان کسی حتی ملی و شلغم را هم پوست نمیکرد!!!** از همین سبب است، که در سراسر جلد سوم - که مخصوص افغانستان است - اصطلاحات دری افغانستان به چشم نمیخورد. برعکس طرز تحریر و تقریر در آن فقط نحوه خاص فارسی ایران را منعکس میسازد، و این کار درخور تأملی عمیق است. کاربرد اصطلاح نامیمون و منحوس «افغانستانی» بجای کلمه قبول شده ملی ما، هم نمیتواند بدون دخالت رأی مقامات رسمی ایرانی، صورت گرفته باشد.

بر این دانشنامه که سیاست را بر شانه های ادب سوار کرده است، باید نقدی جامع نوشته شود و آرزو میکنم که افغانان دانشمند و دلسوز، این کار را بکنند و حتماً هم میکنند!!!

- «**افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان**» اثری ست، از داکتر چنگیز پهلوان، که برای بار اول در سال ۱۳۷۷ چاپ گردید. گرچه اکثر هموطنان ما این نویسنده پشتون ستیز ایرانی را مؤجد و مبتکر اصطلاح غلط و نامشروع «افغانستانی» میدانند، اما قسمی که بر راقم روشن گردیده است، و در ابتدای این بخش بدان اشارت رفت، ایجادگر این اصطلاح اخلاص، کسی دیگر نبوده غیر از **نجیب مایل هروی - همان فرد فرید و افغان ایران پرست**. جای هیچ شک و شبهه ای نیست، که چنگیز پهلوان، در تبلیغ و ترویج این کلمه ناسخته و این ترکیب نامبارک،

رول بزرگی را بازی کرده است. وی که در دوران جهاد، پیوسته رهسپار افغانستان میگردید و از پذیرائی گرم بعض افغانان - خصوصاً قومندان مسعود و برهان الدین ربانی - برخوردار میبود، در بین افغانان خارج افغانستان نیز راه باز کرده بود. در کدام تجمع مهم افغانان نبود، که چنگیز حاضر نمیشد و صدرنشین مجلس نمیگشت. بلی او مزاجهای آماده را زیر تأثیر و به اصطلاح کابلی زیر نول میگرفت و هرچه از تفرقه افگنی و پشتون ستیزی در چانته داشت، در گوشهای بدهکار پُف میکرد. در مورد او نویسندگان دلسوز ما زیاد نوشته اند و من ضرورتی نمیبینم، که بر مضافات چیزی را اضافه کنم. همینقدر میگویم که چنگیز پهلوان، ترکیب «افغانستانی» را در کتاب خود در دو معنی به کار برده است :

- ۱- در معنای «افغانی» چنانکه گوید: مهاجران افغانستانی، چپگرایان افغانستانی، پشتونان افغانستانی و ... (جمعاً بیشتر از یک صد بار)
- ۲- به حیث بدیل «افغان» یعنی به حیث «باشنده افغانستان»، چنان که در صفحه ۴۶۷ گوید:
«اما حتی در همان هنگام برای انقلابیان ایران، فلسطینیان اهمیت بیشتری داشتند تا افغانستانیان».....

پهلوان این اصطلاح را با این مدلول، در کتاب خود فقط دو سه بار به کار گرفته. نقل قولی از صفحه ۴۷۵ این کتاب را بی مناسبت نمیدانم. پهلوان گوید:

«... هنگامی که در میز گرد تلویزیونی از برادران عزیز پشتون یاد کردم و اصرار داشتم که میان پشتونیزم به عنوان یک ایدئولوژی برتری نژادی و قوم پشتون که قومی ایرانی است، باید فرق گذاشته شود، برادرانی از اهل تشیع در افغانستان گله کردند، که چرا پشتونان را عزیز دانسته ام....» (جلی ساختن ها ازین قلم است)

از خلال آثار فوق ایرانیان و افغانان ایرانخواه و ایرانجوی، که مشتمل گونه و نمونه خروار، مثال داده شد، به وضاحت فهمیده میتوانیم، که دست خبیث اجانب تا چه حد در کار است، تا آرامش داخلی افغانستان را بر هم زند؛ اقوام برادر و برادران متساوی الحقوق افغانستان را به مقابل هم بشوراند و نگذارد، که مردم بلیه دیده و بلاکشیده ما، چند صباحی در صلح و صفاء بسر برند و وطن خود را وارد قرن بیست و یکم و همگام با جهان سازند....

اما هموطنان گرامی، وطنداران بجان برابر :

از هر قوم و تباری که هستید، به هر زبانی که سخن میگوئید، به هر دین و آئینی که پابندید و در هر نقطه افغانستان عزیز و جهان پهناور که بسر میبرید!!!! فراموش نکنید که ما همه «افغان» هستیم و سرزمین بلاکش ولی پرافتخار ما، افغانستان است. افغانستان خانه مشترک

همه ماست، همه باهم برادریم و کاملاً برابر، هیچ قومی را بر قومی دیگر رُجحانی نیست، شمال و جنوب و شرق و غرب و قلب کشور، همه عزیزند و عین ارزش و اهمیت را دارند. هموطنان، وطنداران: گول اغواء و تفتین همسایگان طماع، بی آزر و دشمنان بی مروت را نخورید، بخود آئید، دست بدست هم دهید. مام میهن چشم امید به سوی شما دوخته. اشکهایش را بزدانید، بر زخمهایش مرهم نهید و در دامن مهرگسترش برادروار بسر برید!!!! جهان جهان سرعت و بلکه تعجیل (۴) است، مرکب تیزتگ زمان منتظر کسی نمی ماند. هنوز هم دیر نشده؛ عزم جزم کنید و به کاروان جهانیان پیوندید!!!!

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش و که بس بی خبر از غُلْجِ چندين جرسی

اگر مؤخره ای بر این بخش در کار باشد، اینست:

این شبِ تارِ افغانستان حتماً روز میشود و در عقب این «زمستانِ سیاسی» افغانستان، لاجرم بهاری گوارا و شگوفای خواهد رسید؛ بهاری که این سرزمین افتخارآفرین را قرین سعادت سازد و صحن وطن را گلستان گرداند. در گلستانی، که تمام اقوام عزیز و برادر ما شگوفان باشند و تمام گلهایش، یکسان از پرستاری باغبان، بهره برند. آری بعد از آنکه روزهای روشن، جای این شبِ دیجور را بگیرند و بهاران شگوفان و گل افشان، موسمِ دی کنونی را مغلوب و مقهور خود بسازند و افغانان - تمام افغانان، به تأکید میگویم، تمام افغانان - در یک افغانستان آباد و سربلند، سر بلند کنند؛ آری در آن وقت است، که گذشته های مشؤوم و فلاکتبار را به یاد خواهیم آورد و بر توطئه گران و فتنه انگیزان، لعنت خواهیم فرستاد، که:

«زمستان میرود و روی سیاهی به زغال میماند»
و سیهروی میشود، هرکه در او غش باشد!!!

(ختم این بخش)

توضیحات:

- ۱- «از سرِ گلِ کسی دست وردار (بردار) شدن» اصطلاح کابلی ست و در موردی گفته شود، که نخواهند کسی در کار شان دخل و غرضی بگیرد و یا آرمششان را برهم بزنند.
- ۲- «گل اگر طیب میبود، سرِ خود را دوا میکرد!!!» ضرب المثل کابلی ست، که شاید در جاهای دیگر وطن ما نیز معمول باشد.

۳- خلص داستان این رزم را از شاهنامه برگرفته و در بخش دوم مقاله «افغان، افغانی، افغانستانی»، آورده ام.

۴- «تعجیل» یا «شتاب» که ترجمه acceleration انگلیسی میباشد، اصطلاحی ست فزیک، که در معنای «سرعتِ رو به افزایش، افزایشِ سرعت و یا تغییرِ سرعتِ نظر به زمان» به کار میرود.